

دهنی خوش کند و بوی دهان خوش کند و مر سینه‌ها را بالفعل هم کم مزاج را سازد
فرح را و بیماری دهشت را و بستن را همه کس را که گر و هیچ کس را تا نکند زود
سر و دل پادشاه تن است چون دل قوت و نظام یافت همه تن نظام یافت
مروارید سفید نسفته دو مثقال ابریشم خام خالص مقرض نیم مثقال کهربا ارمنی
بهمن و بادرنجبویه تخم کاو زبان و برگ کاو زبان و بادرنجبویه و لسان العصافیر بهمن
سرخ و سنبل الطیب و نارمشک و مصطکی عود خام از هر یکی یک مثقال تا بسود ابریشم
تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خشخاش و تخم کاهو سفید کرفس از هر یکی دو درم
صندل مقاصری خالص سه درمسنگ کتیرا سه درم نشاسته
درم از هر یکی مثقالی یاقوت سرخ اما کبود نیز غایت از هر یکی نیم مثقال
الماس جلیه یا یکبار دو نیم و جلاب که از آب کاو زبان و گلاب و نبات و شکر سفید
تبرزد نیم مثقال و کوکنار نیم درم و قرنفل دارچینی نیم نیم دانگ زعفران نیم مثقال
تخم اگر کسی را از قولنج رنج باشد دارو شواند خوردن و یا خود اجابت نیفتد ناچار
و این شافه آزموده است قولنج بگشاید و باد بشکند و روده پاک کند از بلغم
حشیش تربد سفید دو درم سقمونیا درمسنگ بوره یا آن درمسنگ نیم سنجم
نمک هندی دو دانگ شکر نیم درمسنگ زهره کاو درمسنگ پانید نیم درم
شافه کنند شافه چند روزها و بیرون نیز رنج باشد و
پرهیز باید کردن و نبید و دی صبر باید کردن و اگر هم درد بود
و درد پشت و درد زهار زایل کند بار صد و پنجاه و پنج معجون
صفت ازین گر بوی باشد که مرد را گرده بیمار شود و هم عرق النسا و ترکیب
آید و اگر پشتم هم شود و درد پشت و پشت مازو و گمان آرد و سست
دل را و هر چون در شب لواطه افتاده باشد دیگر بعد از این معجون دو مثقال
بگیرد زایل کند و دل نشاط آرد و جوانی بر جای بدارد و مرهم را نان
زنان و مردان چرب دارد نسخه بستانند شقاقل و خولنجان و خصیه
السان العصافیر از هر یکی سه درمسنگ نافه سقنقور سه مثقال حب البان و حب الصنوبر
و خیار بادرنگ و تخم جرجیر تخم کندنا تخم پیاز و گزر و شلغم و اسفست و فجل

وضيمران ومعصفر وترب وشبت وكرنه نانخواه و هليون و عسل انچ بر يكي دو درم بدارچيني و سنبل الطيب
اسارون بسيار كتابه سعد دارفلفل و فه جوز بوا ... ر[illegible] مر بكي مثقالي ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] بنفشه [illegible] ... [illegible]
بوزيدان مصطكي ... [illegible] ... و بانگبين معجون كنند و هر شبي ...
[illegible] ... اين مجامعت ... [illegible]

تمت الكتاب المنسوب لمحمد بن زكريا على يد اضعف عباد الله [illegible] الى صفي الدين محمود
[illegible] ابي القاسم بن محمود بن شرف الدين سليمان [illegible]
زين العابدين شاه شجاع بن محمد بن مظفر بن امير منصور [illegible]
في يوم الاثنين رابع عشر من شهر [illegible]
من شهور سنه [illegible]
لبيك اللهم لبيك لبيك والخير في يديك
ليس اليك والمهدي من هديت
اللهم [illegible]
[illegible]
الا اليك [illegible]
ارحم الراحمين

حكايت بيادوق طبيب در ايام اكاسره بود و مدت عمر وي صد سال بگذشت و به ايام كسرى انوشيروان ...
[illegible] ... واز ضعف در بدن او ظاهر شد ... گفت اي بيادوق ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] ... قانوني سازي
[illegible] ... بنوشت وصيت
[illegible] ... اطعام ... [illegible] ... ادخال الطعام على الطعام
[illegible] ... [illegible] ... سيم ...
[illegible] ... پنجم ... [illegible]
[illegible] ... ششم ... [illegible]
[illegible] ... مجامعت بسيار مكن ... [illegible] ... هفتم ... [illegible] ... مجامعت مكن ... [illegible] ... نهم
[illegible] ... [illegible] ... دهم ... [illegible]
والسلام چون تمام كردم ... [illegible]
[illegible] ... والسلام على من اتبع الهدى

[illegible]

الكلام في الغذاء

يجب ان لا ياكل الخبز الحار لاحداثه العفونة والبخار ولطيفا وكثيفا كبطيخ ولحم وما عهد من جمعه الفرد الشبه
اما لاتفاقه طبعا كسمك ولبن او طعما كزبيب وعسل لا قصب وسكر لاتحاد النوع و
اما بالخاصية كهريسة ورمان ورؤوس وعنب وارز وخل وعدس وماش ولبن وبطيخ
وبطيخ اصفر وعسل وكونه بكرة في الصيف ووسطا في الشتا ولا ترتيب في الحلو
انما الترتيب في غيره ونقل عن طبيب انه مكث مدة عمره ولم ياكل الرمان والتوت وكان
يقول ان بدني لم يعرض الرمان والتوت وزاد بعضهم البطيخ والمشمش وقالوا
هذه اربعة تكيف مع ما غلب على البدن من الاخلاط وعندي انها ينبغي ان
لا تؤكل او تتبع بما يصلحها كالسكنجبين او يخرج بالقيء والاسهال للتنقية
وينبغي ان يمزج الحلو بالحامض والحريف بالتفه والمالح بالدسم والقابض بالحلال
ويترك تدارك البلغمي بما احتمل من الحلو والسوداوي من الدهن والصفراوي
من الحامض والدهون من نحو العدس والباقلا لما في ذلك من التعديل
وان جعل الغذاء مضافا الى الزمان فيكثر في الربيع من البارد واليابس
كالمزورات والمهزلات ويقل الحلاوات واللحوم والبيض ويبالغ
في الصيف من نحو اللبن والبقول الباردة الرطبة ويهجر كل حار يابس كاللحم
والحمام والجماع والخريف عكس الربيع والشتاء عكس الصيف

انتهى تذكرة داود

روغن کتان
صندروس روغن بزرگ
یکجزو نیم جزو
غنزه سفید
نیم جزو

دلست می شود و اگر پارهٔ شش بینائی و نکوئی و آن یکی مرمه یا آب بینای و در چشم

افتد یا از شرو ضرر او و چون کبودی بچه در چشم ما باید کرد باب بیست و دوم

از علتهای باریک که پیش ازین یاد کردیم چون شب و مانی که در آن قوت نورانی بیفزاید و فراخ شد

دیگر نیز که ضعیف بینائی از جهت دماغ باشد و علامتش آنست که خداوند این علت را در چشم سر گرانی

و سبب این علت از گرسنگی بسیار یا بیماری سخت که اندر آن دماغ ضعیف شود علاجش هم

یاد کنیم در علاج ابتداء علت آب از تدبیر تخم و غذا و شش و ماندن آن و باید که پرهیز کند از

زیرا که بخارهای غلیظ از معده بدماغ رسد و از خواب ناکردن بسیار پرهیز کند و

از خوردن طعامهای شور و ترش چون ماهی شور و سرکه و از دیگها و ماست و مانند آن و پره

در کار دادن و با آفتاب نشستن و اندر چیزهای خرد نگریستن و از گرد و دود و نگاه کردن و از چیزها

نیز افروختن چون چراغ و دادن زیرا که افروختن یا تاریکی چشم بیند و دارچینی روشنایی چشم

چشم شکی اندر سر بیماری پنهان و دانی اندر تن امتلا است باید که از پیشانی و از رگ [illegible]

بدارو ی اسهال و اگر پارهٔ از آن با پاره انگبین بیامیزی و در چشم کنی تاریکی چشم را سود دارد و هم چنین

تاریکی چشم صفت شیاف [illegible] سود دارد بینای را تیز کند بستانند سکبینج و جاوشیر و غلا

روغن گاو دانه فلفل و [illegible] یکی پاره بکوبند و بیزند و با آب [illegible] بسرشند و بکار برند

بجوشانند تا پایانی [illegible] انگبین بستانند و بار بیامیزند و بیست روز اندر آفتاب

ببرد صفت داروی که سود دارد تاریکی چشم را بستانند اهلیله کابلی توتیا مصری

شادنج شسته مرزنجوش فلفل دارفلفل نوشادر زعفران از هر یکی نیم مثقال نیکو بکوبند و

صفت داروی که سود دارد تاریکی چشم را و خارش و سپیده را بستانند توتیا و اهلیله زرد

و صبر سقوطری و توبال مس از هر یکی [illegible] و دارفلفل و نوشادر از هر یکی نیم مثقال

دو دانگ زعفران یک درم نیکو بکوبند و بیزند و بکار برند و اگر ضعیف بینائی از گرسنگی بسیار بود

و نیلوفر بر سر می ریزند و بینی تر میکنند و بگرمابه میشوند و غذاهای موافق میخورند و اگر

علاجش آنست که غذای موافق خورند و بچیزهای سبز می نگرند و اندر [illegible] و کشت زار

نگه کردن بسبزی روشنائی چشم قوی کند باب بیست و سوم اندر نگاه داشتن درستی

نگاه توان داشتن زیرا که درستی حالی است تن را که همی [illegible] طبیع و تدبیر نگاه

چنانکه مزاج تن مردمان یکسان نیست که بیرون از ایشان مزاج [illegible] است و تدبیر را

نکردن تا ایشان را بر جلا بکو یکو و هم چنین باید که اندر ساز کردن داروها نگاه کنی و قوت و مزاج
تن درستی کند تا تدبیر تو صواب باشد و باید که اندر نگاه داشتن درستی چشم نگاه کند
درستی و موانع امتلای یا خلط فاسد باشد سود ندارد نگاه داشتن درستی باید که نخست
تن را پاک کند و نگاه داشتن درستی چشم باید زیرا که هر که مزاج چشم گرم و نم باشد نگاه داشتن درستی
باشد چون توتیا و سرمه و مانند این و هر آنکه مزاج چشم سرد باشد نگاه داشتن درستی
اندر نگاه داشتن درستی چشم نگاه دارند حال تن اندر گرمابه شدن‌ها و خوردن و خفتن
... و مانند این زیرا که باید که از گرمابه گرم و شرابهای گرم پرهیز
بسیار پرهیز کند زیرا که بعضی نفسانها را تحلیل کند و صواب کرد داروها
و بسیار بینایی را ضعیف کند و هضم کردن چشم را تاریک کند و خشم کردن دل را نیز
چشم را نگاه داره باید که پرهیز از آنچ بینایی را ضعیف کند و داروها که چشم
ماقیثا و توتیا و روی سوخته و اقلیمیا و مروارید و مانند این صفت داروی
که باب آب سرد هفت بار و سرمه اصفهانی مارقیثا هر یک مثقالی بکیرد و نکو بسیار
داروی که چشم را تیز کند و از اجلای چشم تماشا خواستن‌ها کی و انار نیکی
کند و سرش انبو ازینکرد و اندر کفاد از اول ضوء ماه تا آخر مهر ماه و اندر
برود و شب پاک کند و هر که باید باز جای کند پس آب مرد و انار یکر بیکر بیامیز و
توتیا در سوهر درستی کند و اندر سرمه کند و هر روز یک بار در چشم کند و صوه
چشم را تیز کند و درستی نگاه دارد صفت داروی که سبل تیز کند و درستی
پیوهر و بیا یکو بکار برد و آب سرد روشنایی را قوی کند چنانکه مردم
رتا آب در چشم زنند صفت سرمه که بینایی را تیز کند بستانند سرمه ۲ م مرقیثا
اقلیمیا ۲ م بسد نیم بکوبند و باید صفت داروی که درستی چشم را نگاه دارد
زبوست هلیله ۲ م حضض مکی ۳ م زعفران ۲ دانک کافور قیصوری دانکی بکوبند
بینایی قوی کند بستانند سرمه ۴ پرورده بآب باران بیستم مرقیثا ۱ م توتیا پرورده
کافور قیصوری دانکی دو دانگ زعفران ساذج هندی ۴ نیم توتیا سرمه مرقیثا
درستی کند و باید و داروهای دیگر درستی کند فتیله باید و بکار برد تا نفع بود
نانکه بستانند توتیا و مرقیثا و اقلیمیا هر یک پنج مروارید ۲ م ساذج هندی

مثل زعفران و سنبل و مر و کافور قیصوری بگیرند و بکوبند و بسایند و بکار برند
و شبانگاه وا کی پاره حضض بسایند و بگلاب بیاید و هر هفته یکبار در چشم کنند در سیح
بست و بقصار الذی علاج درد سر و شقیقه که از پس درد چشم پدید آید پدید آید از
از عرضی نگونسار بکار وی بیاید بنو کان از الاجی بدیگر یا از خلط بد یا از هر دو و صداع
یا بوی ناخوش یا سرمای سرد یا گرمای [illegible] بوی [illegible] در کشتی نشستن شود و صداع این
بخارهای غلیظ باشد و خداوند این علت را درد چنان سخت باشد شوان دست بر سر
کند که گویی خلط است که غالب است بر بیدا کردن این علت پس آن را دفع کند تا عل
متوجه باشد علامت مسیر آنست که خداوند این علت گرمی بسیار یابد اندر سر و فعل اند
شود و ترشی بخورد باشد و دهن خشک شود و تشنگی بسیار یابد و بعضی
علامت آنست خداوند این علت را درد سنگین باشد و سر گران بود که اندر چشم [illegible] و بعضی
خداوند این علت خواب بسیار و آرایش بیش آید و هر آنگه سبب سودا باشد خداو
[illegible] زرد روی [illegible] باشد و هر آنگه سبب بادی باشد علامت آنست که درد
علت چنان پندارد که آوازی اندر سر گویی افتاده است و هر آنگه سبب [illegible] ماهی
آید و خداوند این علت گاه گاهی بیهوشی شود و هر آنکه از علت [illegible] کرده
این علت پدرمان از درجه فالی نیاید باید تحت بیمار استفراغ نماید اندر [illegible]
باشد بیمار را شیاف بیاید کرد یا استفراغ کردن به حبهای مسهل و [illegible] و تحنین
بیمار استفراغ باید کرد و حب قوقیای [illegible] علاج درد سر و شقیقه باید کردن بعلاج
و دست و پای مالیدن بر سر و بطلی کند و پیشانی کند [illegible] سود
برشت و بیماریه و خداوند درد شقیقه [illegible] و بینی [illegible] اگر درد [illegible] نشود
صبر [illegible] بسایند [illegible] گرم [illegible] خالص [illegible] کند و اندر بینی
و بیمار [illegible] اندر [illegible] قوت [illegible] و [illegible]
و ایارج فیقرا و آب [illegible] لونه [illegible] بسایند [illegible] هلیله سیاه و بلیله و آمله و [illegible]
دم [illegible] سنبل مصطکی [illegible] شکاعی بادآورد [illegible] حنظل دو [illegible]
باید کردن و بیختن تا [illegible] باید کردن و [illegible] صبر [illegible] باید کرد
و بیمار [illegible] باید [illegible] دادن [illegible] قوت بیمار و علت [illegible] درجه

بریدن چنانکه در این باب گفتم اگر درد سر از گرمی نیز بکار فرمایی از بهر آنکه چون وی بر السوسا و کشنیز تر بکند
و اگر بر کنار [illegible] اندر آن موی سر بیالاید نیکو کند و حجامت کردن و انهن دو سوی پیشانی بباید زدن
اگر با گرمی و [illegible] اندر دو سوی پیشانی بریدن اگر بتر شود داغ باید نهادن بر ماهای سر و بر
علتی صعب دارد صداع کهن را بستانند [illegible] و بر کبر [illegible] و بر علی بر پیشانی [illegible]
و شقیقه را که از سر [illegible] بستانند [illegible] موی [illegible] باید نکو بند و بر که برسد
داروی که بینی با آن افکنند سود دارد درد سر و شقیقه را که از سر [illegible] بستانند و نیز [illegible]
[illegible] تا کوچک کند و بینی با آن افکنند سه روز هر روزی دو دانگ [illegible]
[illegible] و آنکه گفتم [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] بینی با آن افکنند و بدانکه تنها درد سر و [illegible]
[illegible] علاج حیات کند که در [illegible] آن علت بود و اگر تا [illegible] اندر [illegible] تجربه [illegible]
اگر بیماری قوی بود و بروزگار علاج [illegible] باید دارو ها قوی [illegible]
[illegible] علاج کردن آسانست چون [illegible] و از این جهت گفته اند جالینوس که [illegible]
[illegible] اندر [illegible] و باید که [illegible] بیمار [illegible]
و پنجم اندر بریدن شریانها هر دو سوی پیشانی و داغ کردن [illegible] که درد سر و شقیقه کهن گردد
سوی پیشانی بباید بریدن و داغ نهادن و تدبیر آنست که بیمار [illegible]
پیشانی و شقیقه [illegible] و [illegible] باید که [illegible] شریان [illegible]
[illegible] شریان [illegible]
شریان [illegible] و بریدن و ساعتی [illegible] ناخن [illegible]
[illegible] نهادن تا خون [illegible] و داغ کردن [illegible] شریان [illegible]
[illegible] شریان [illegible] و جایگاه [illegible] و داغ کردن و نیز [illegible] که شریان
[illegible] باید تا [illegible] کند [illegible] جایگاه داغ باید نهادن [illegible]
[illegible] داروی از [illegible] و [illegible] باید نهادن و [illegible]
تا [illegible] و [illegible] باب [illegible] و ششم اندر علاج ماده ها که بچشم [illegible]
علاج آسانست [illegible] بودن آن [illegible] که اندر [illegible] و داغ کردن [illegible]
[illegible] که [illegible] و چشمها سرخ شود و رگهای سر [illegible] شود و آن ماده [illegible]

درون استخوان پس بر چشم آید علاج چنین دنبلها و مانندش آنست که بیمار را غطه آید و مصار اندر
آنست لیکن نخست نگاه کنی که مادت چگونه هست که می آید که اندر علاج کردن وی همی نگاه داشتن
است و دیگر قوی کردن چشم تا مادت نپذیرد و دیگر آن چیز که این مرض و عرض را حاصل کند پرهیز
که امتلا آورد و لذتها و بخارات معده بر سر و مانند سر باشد پس بباید که نگاه کنی که سبب آمدن این مادت امتلا
اندر سر یا امتلای باشد اندر همه تن باید که نخست در بیرون زیرا که بر دیدن علاج قوی است امتلا
اندر چیز آن خلط که غالب بود اما قوی کردن چشم بطلاها قوی باشد چون برگ [illegible] گشت چون مامیثا
این و باید که بیمار را پرهیز فرمای از نعوظ داشتن و جماع کردن و در اصطلاح بزرند و همه ادویه
این همه علاج آنکه کنند که مادت گرم باشد و استفراغ نباید کردن و غذای لطیف
صفت پیشانی کو که چیزی بلیغ بود از مس دوم باب [illegible] پیشانی بندد و اگر با
ورطی بر پیشانی کنند سود دارد و صفت طلی که سود دارد مادت را که بر چشم گشاید بنا
افیون دانه و نیم بسید آنکه زعفران بر ورده و بسطلی بیت کنند و اگر باید باد و بار هر روز
کنند سود دارد اینست تدبیر قوت چشم و بر این جا تمام شد باب بیست و هفتم اندر
آنکه کسی علاج بیماری چشم کند باید که دانا بود بقوت هر داروی تا داند که چگونه از آن
برسد طبیعت هر بیماری بداند و راه علاج کردن بشناسد و چون هر داروی منفرد
نباید و مخالف رای جالینوس باشد زیرا که رای جالینوس پیدا است پزشکی و
حکمت واجب بود بر وی که بشناسد که آن بیماری که علاجش بدان می کنند که بیماری سردی باشد علاج
بیماری گرمی باشد علاجش بداروی کنند که سرد باشد و هم چنین اگر خشک باشد بداروی علاجش کنند که
زیادت دارد بر طبع بیماری دفع تواند کردن زیرا که اگر قوت دارو ضعیف بود فعل نتواند
بیمار بود بیمار را بحال خویش بدارد و دفع نتواند کردن و علاج کردن به پنج راه بود
داروها و دیگر وزن چیزی داروها و سه دیگر شناختن و چهارم شناختن استعمال
داروها و هرگاه که چند دارو با هم علاج علتی را شاید بهری از آن مفرد و بهری
گوئیم که مرهم باشد اندر علاج کردن آن علت پس از آن دانی که چگونه استعمال کند اما
آن داروها که اندر علاج چشم استعمال کنند و قوت و طبع هر یکی جدا بگوئیم تا این کتاب
بترتیب تألیف کرده شد آسان تر باشد اثروب [illegible] بعضی و [illegible]
کند و ریشها که در چشم باشد پاک کند و گوشت رویاند اندر ریشها و سود دارد [illegible]

و کوفته و بیاندازند در چشم روشنائی قوی کند و دمعهٔ چشم نگاه دارد اسفیداج
و علت سبل را دفع کند افیون سرد و خشک است اندر درجهٔ چهارم ماده را
از اماقی باز دارد اقاقیا سرد است اندر درجهٔ دوم و خشک است اندر درجهٔ سیم ماده را از چشم باز دارد
شنگ کرم و نرم است سطری چینی را تحلیل کند و ببرد و گرد از چشم ببرد و سبل
قوی کند و آب از چشم آمدن باز دارد آبنوس گرم است تاریکی چشم را ببرد
بیند آس مورد است سرد و خشک است کوتاهی چشم را بشاید که از وی بود
الدم خلطهای الخته کرده اندر چشم بود امرجا سرد و خشک است
دارد بسد سرد و خشک است چشم را قوی کند و آب از چشم باز دارد بوره
چشم را ببرد بادروج گرم است اندر درجهٔ سیم خشک است اندر درجهٔ دوم
اندر درجهٔ چهارم ... اندر چشم کشند ... تاریکی چشم ببرد از خلطی
و بر ... سوداوی ... از سبب سوداوی ...
از چشم ببرد و خلطهای غلیظ را لطیف کند بن الحجر ...
سوداوی ... سرد و خشک است اندر درجهٔ سیم ... آثار کشد
... بیاض ... سپیده ... سوداوی ... توتیا
... توتیاء هندی قوی تر بود از توتیاهای دیگر توتیاء معدنی ...
چشم بدید آرد ... جوز ... دارد اگر چشم را ... کرم است اندر درجهٔ
... گرم است اندر درجهٔ سیم تاریکی چشم ببرد ... سرد و خشک است
... سرد و خشک است ... کنند ماده را از چشم
... اندر درجهٔ سیم حضض گرم است و نرم بینائی را تیز کند و
... گرم و خشک ... غلیظ که در رگها ... باشد ... سوداوی ... حلتیت
... شنبلیذ گرم است اندر درجهٔ دوم خشک است اندر درجهٔ اول ... تحلیل کند
... گرم است اندر درجهٔ سیم سودا ... ابتدا آورد خطاطیف محروق ...
... تاریکی چشم را ... روشنائی ... قوی کند ...
... روشنائی چشم ... الحریق ...
... الحصی ... سیاه ... چشم را قوی کند و تاریکی ببرد دار چینی گرم است اندر

اندر درجهٔ دوم خشک است اندر درجهٔ اول بینایی را تیز کند و ریم را پاک کند از چشمها دوسر
و علت جرب را سود دارد دهن البلسان روغن بلسان گرم و خشک است اندر درجهٔ دوم تحلیل کند آب را
که مست سود دارد و اندر نیکو دارد که اندر اول چشم بدمیدن باید داد غلیظ که مست شود و نیز سود دارد علت جرب را
دم الاخوین خون سیاوشان سرد و خشک است چشم قوی کند و لکنت رویاند از سپیدی چشم دخان
سبل را سود دارد و بینایی را تیز کند دم الحمامه خون کبوتر گرم و تر است اما سبل چشم را که خلط
متورم سبل خون را بکشد با انکه بیامیزد سود دارد ابتداء علت آب را دخان الکندر دود کندر چشم را
برویاند و سود دارد علاج و بیالق خلل چشم را ذرق الخطاطیف گوی پرستک سپیده
نار بابج گرمست اندر درجهٔ سیم و خشک اندر درجهٔ اول سود دارد ابتداء علت آب را رماد القصب
کند تحلیل گرم و خشک است سود دارد نیکو کند و بینایی چشم را قوی کند زعفران گرم و
کند و آنکه را تحلیل دهد زجاج الکنیه آبگینه تا بکی از چشم ببرد زرنیخ سوخته شاه بیی
زنگار گرمست سود دارد سپیدی را و گوشت افزوده را و چون با دارو های دیگر بیامیزند
زنجفر ... معتدل است علت را زاج محرق زاج سوخته خشک است گوشت افزوده را بخورد
گرم و خشک است ... تحلیل کند و سپیدی چشم را ببرد سلیخه گرم و خشک است مادت را لطیف
سنبل الطیب گرم و خشک است مادت را از چشم ببرد ساذج هندی ورق و طبیعت چون سنبل
خلط غلیظ را تحلیل کند و چون آب ... با انگبین بیامیزند و در چشم کشند چشم را روشن کند و
سکبینه گرم و لطیف است سود دارد ابتداء علت آب را و سپیدی چشم ببرد و ... 
کوی ماران چون بکوبند و بسایند و ... در چشم کشند روشنائی را تیز کند سرطان نهر
سپیدی و ... از چشم ببرد و ... چشم از ریم پاک کند السواد هندی سرد و خشک است و
است سعتر گرم و خشک است چون در دارو ها کنند که ... باز ... سود دارد علت ... که ... 
گرم و خشک است سود دارد ... تحلیل کند و سپیده ...
... سود دارد ابتداء علت آب را و چون ... 
الشعر ... و چون ... چشم ... را پاک کند و سپیده از چشم ببرد و چون ...
شیر آدمی گرم و نرم ... سپیده از چشم ببرد سبج محرق سرد و خشک است ... چشم را ...
دیگر ... سنبادج سرد و خشک است سود دارد
... شراب نبید گرم و

ذکست علت ببرد و بعضها تحلیل کند صبر نیم و خشکست مادت را از چشم و علت را
نفع البیاض زدودن لطیفست علت را تحلیل دهد صمغ عربی با سوزانند
با اندکی تیز کند یا شود دیگی یا یک بار تا باید طبیعی رفع گرم و خشکست چون باریک
آس را بنشاند و چون از چشم باز دارد و کحل ازمنی و کحل اشاموره خشک و تر است از منی کم
ن ششست شده را قوی کند و اسرا باز دارد از چشم بیرون سخ نون از خانه ست سرد و خشک است
چشم باز دارد عکر الزیت در هر روغن زیت گرم و خشک است لیکن با تحلیل کند و دهد
گرم و خشکست چشم را روشن کند ابتدا علت اب نرود دارد عاقرقرحا
گرمست تحاره کمر را چون مرهم اداد کنند و در چشم نشد عقیق سوخته
چشم را روشن کند و سبل از چشم ببرد عشبه کرم مسح را قوی کند
چون در مرهم اندازه کنند و بر پیشانی نهند مادت طلا باز دارد فرفیون تحلیل کند
ضعف کثرة سیاه بود فوفل سرد و خشکست عضل سست شده را قوی کند و قا
نیل گرم و خشکست قلنقدیس گرم و لطیفست و اگر بسوزانند لطافتش زیادت شود
نیس گرم و تر تشوی السمک پوست خاید چشم را قوی کند و مادت باز دارد و سبل از چشم
طبع غلیظ را تحلیل کند و چشم را قوی کند و بینایی تیز کند قشور الرمان پوست
پستان انار شیرین سرد و ترست چون در مرهمی اندازه کنند و بر چشم نهند سود دارد کمافیلا
چون بسوزانند و بشویند سود دارد در روشنایی چشم را و در پیشانی چشم را بینایی ره
لهمان اطیعه توتیا نیز قرن المحرق سرو گوهی سرد و خشکست چشم را جلا دهد
گرم و خشکست اندر درجه اول چشم را جلا دهد و اندر چشم افتاده بود تحلیل کند
گرم و خشکست چون بیمی باز انگشت سود دارد علت از آب و سرخی باشد کمون
چشم را قوی کند و چون باشد و در چشم کشند که علاج با آهن کرده باشد مادت را از چشم
کافور سرد و خشکست در درجه اول گرمی بنشاند کثیرا علت سکون دهد
اندر درجه اول سیم خشکست چون بر کطی بر پیشانی نهی درد را بنشاند و مزاج سود
که زاده باشد چشم را جلا دهد و علت تحلیل و درد را که از گرمی
سود دارد علت چشم را لیلج سرد و خشک است چشم را قوی کند و ماشی چشم را
و خشکست چشم را قوی کند و چشم نگاه دارد مامیران گرم است اندر درجه

درجهٔ اول آب خشک است ایشان اندر درجهٔ یکم چشم را جلا دهد و ریشها و سپیدی طبقهٔ قرنی ببرد
و خشک اندر درجهٔ دوم عضلهای چشم را قوی کند و دارو بطیها چشم را نرم و تشنیا [illegible] را
نگاه دارد منسن سنگ [illegible] کی چشم را قوی کند سپیدی از چشم ببرد ملح عدسی گرم و خشک
سرد و خشک است سپیدی از چشم ببرد مرزنگوش گرم و خشک است سود دارد علتهایی را که از باد
چشم را قوی کند و علتی که از گری بود بنشاند و سود دارد علت [illegible] ورم و املج چشم را موی
[illegible] ببرد مرابیات [illegible] گرم و خشک بینائی تیز کند و ابتدا آب
گرم و خشک است چون اکتحال در چشم کنند تحلیل کند خونی که در چشم بود
آورند [illegible] است [illegible] خشک است [illegible] را نیکو کند و [illegible]
[illegible] دارد نوشادر لطیف تر و قوی تر از [illegible] سپیدی چشم ببرد نطرون
[illegible] گرم و خشک است تاریکی چشم را سود دارد و [illegible] و خشک است [illegible]
[illegible] را و [illegible] سپیده از چشم ببرد هلیلهٔ کابلی و اندر [illegible] دارد و سود دارد
[illegible] کند هلیله هلیلهٔ سیاه بینائی را تیز کند و هلیلهٔ زرد چشم را قوی کند و [illegible]
و [illegible] هلیلهٔ [illegible] است [illegible] خشک است [illegible] را نیکو کند [illegible]
چشم [illegible] از چشم ببرد و چشم را قوی کند و بینائی را تیز کند اینست داروهای
[illegible] صفت شاف سماق که سود دارد [illegible] و [illegible]
چشم [illegible] است [illegible] سماق [illegible] و [illegible] کند و بار دیگر [illegible]
غلیظ [illegible] کند و [illegible] شاف در چشم می کشد [illegible]
ان شاء الله تعالی [illegible] بنفشه دوم [illegible] دو دانگ [illegible]
[illegible] کند در چشم [illegible] که از گری بود سود دارد ان شاء الله [illegible]
بگیرد [illegible] هلیله [illegible]
[illegible] بیزند [illegible]
و [illegible] کنند و [illegible]
تمام شد این نسخه بعون الملک العالی بدست اضعف عباد الله محمد مقیم بن صفی الدین محمد
محمود بن شرف الدین سلیمان [illegible] ابن زین العابدین شاه [illegible] بن شاه محمد
من آل [illegible] در [illegible] شعبه [illegible] ۱۸ ذی قعده در سال ۱۰۳۱
ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین